

بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ



رِکَانَةُ خُذَا ۱۲۱

آمدی ضامن لطافت جهان باشی

بانو!
انجازه!

پای درس آسمانی ترین بانو
سبک زندگی حضرت زهرا علیها السلام

رکانه خدایا ۱۳۱۱

نویسنده: محسن عباسی ولدی

ناشر: آیین فطرت

مدیر هنری و طراح جلد: سیدحسن موسی زاده

گرافیکست و صفحه‌آرا: سعید صفارنژاد

ویراستار و مشاور ادبی: زهیر توکلی

ارتباط با ناشر: ۰۲۵-۳۳۲۲۱۶۶۲

سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: عمران

نوبت چاپ: اول / بهار ۱۳۹۷

شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

هماهنگی بخش: ۰۹۱۰۵۸۵۶۳۱۱

با ورود به سایت زیر و خرید اینترنتی یا ارسال نام کتاب به

سامانه پیامکی، کتاب را درب منزل تحویل بگیرید.

www.bookroom.ir

سامانه پیامکی: ۱۰۰۰۳۰۲۲

پایگاه اطلاع رسانی نویسنده:

www.abbasivaladi.ir

کلیه حقوق محفوظ است.

سرشناسه : عباسی ولدی، محسن، ۱۳۵۵ -

عنوان و نام پدیدآور: بانو اجازه! پای درس آسمانی ترین بانو:

سبک زندگی حضرت زهرا (علیها السلام) /

نویسنده محسن عباسی ولدی / ویراستار و مشاور ادبی زهیر توکلی.

مشخصات نشر: قم: آیین فطرت، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری : ۲۴۴ ص. مصور (رنگی) ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م

فروست: ریحانه خدا؛ ۲.

شابک: دوره ۵- ۴۷-۴۱-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸

ج. ۲۰- ۴۱-۴۱-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

یادداشت: کتابنامه

عنوان دیگر: پای درس آسمانی ترین بانو: سبک زندگی حضرت زهرا (علیها السلام)

موضوع : فاطمه زهرا (علیها السلام)، ۹۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق.

موضوع: Fatimah Zahra, The Saint

موضوع: فاطمه زهرا (علیها السلام)، ۹۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- فضایل

موضوع: Fatimah Zahra, The Saint -- Virtues

موضوع: شیوه زندگی -- جنبه های مذهبی -- اسلام

موضوع: Islam -- Religious aspects * -- Lifestyles

رده بندی کنگره: ۲۱۳۹۷ ب ۲/ع ۲۲۷/ب ۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۴۰۱۶۳

نسخه پای درس مادر!
برای خودت شدی فاطمه ای دیگر
فاطمه (علیها السلام) را سرودی قدم به قدم
از مدینه تا کربلا؛ از کربلا تا کوفه و شام
از شام تا مدینه و باز هم از مدینه تا شام.
کسانی که عمر مادرت را هجده سال می دانند
شاید فراموش کرده اند که تو امتداد فاطمه (علیها السلام) بودی
و پنجاه سال پس از مادر، او را ادامه دادی.

تقدیم به فاطمه کربلا، زینب کبری علیها السلام



فهرست

۹	مقدمه
۱۵	درس اول: خدا هست
۳۳	درس دوم: ولایت، ستون خیمه توحید است
۵۳	درس سوم: ما می میریم
۶۵	درس چهارم: ما انسانیم
۸۳	درس پنجم: آنها که در بند دنیا نیستند، ساده زیست‌اند
۹۷	درس ششم: خدمت به آفریده، خدمت به آفریننده است
۱۱۹	درس هفتم: دیروز زن، مظلومیت است و امروز زن مغبونیت
۱۳۷	درس هشتم: ازدواج، پیوند دو روح است برای رسیدن به او
۱۵۳	درس نهم: مهریه، قیمت زن نیست
۱۶۹	درس دهم: جهیزیه‌ای که بوی خدا می‌داد
۱۸۱	درس یازدهم: جشن ازدواج، جشن کامل شدن دین است
۱۹۳	درس دوازدهم: خانه‌داری در خانه ماندن نیست، نگهداری از خانواده است
۲۰۹	درس سیزدهم: شوهرداری، عارزندگی نیست، افتخار بندگی است
۲۲۳	درس چهاردهم: تربیت فرزند، بزرگ کردن یک انسان یا زنده کردن یک جهان
۲۳۹	منابع

مقدمه

قبل از آغاز کلاس می خواستم
کمی سفرهٔ دلم را پیش تو باز کنم.
اجازه می دهی بانو؟!
می خواهم بگویم:
از همان ابتدا هم باید به سراغ تو می آمدم
و نام خود را در زمرهٔ شاگردان مکتب تو می نوشتم.

بانو!

نمی خواهم پارگی های فرش کهنهٔ عمرم را
با تارِ پوسیدهٔ «توجیه» رفو کنم
اما تلف کردن عمر در مکتب خانه که نه، در سلاخ خانهٔ دیگران
فایده ای هم برابیم داشته:
سرم چنان به سنگ ندامت خورده
که اگر یقین کنم در مکتب آنان

سنگ به طلا بدل می شود
یک لحظه هم خیال بازگشتن به دلم راه نمی یابد
حتّی اگر در مکتب خانۀ تو
از آسمان برایم سنگ بیارد.

از همان ابتدا هم باید به سراغ تو می آمدم.
تا امروز پای درس کسانی نشستم
که جهالتشان را به نام دانش
و توهّماتشان را به نام یقین
در برابر نقدِ عمری تکرارناپذیر به من فروختند.
این مکرپیشگان
چنان آهنگ پیروزی برایم می نواختند
که گمان می کردم
مُهر «پرسودترین تاجرِ جهان» بر پیشانی من خورده
امّا حالا که از مستی غفلت بیرون آمده ام
می بینم آنچه از من گرفته اند، واقعی بوده
ولی آنچه به من داده اند، خیالی است.
آب دادم، سراب گرفتم.
طلا دادم، کلوخ گرفتم.
حالا که چشمانم باز شده
می بینم آنچه به نام مدال عزّت بر گردنم آویختند
چیزی جز افسار ذلّت نبود.
و چرا من فرق مدال و افسار را نفهمیدم؟

از همان ابتدا هم باید به سراغ تو می‌آمدم
 ضرر کرده‌ام بانو!
 تباه شده‌ام مادرا!
 اما می‌دانم از امروز که دو زانو در مکتب تو نشسته‌ام
 لحظه لحظه عمرم
 پله پله صعود است تا آسمان.
 آن که دل به مکتب تو می‌دهد
 سرمایه‌های از دست رفته‌اش بازمی‌گردد
 و تمام خسران‌های او
 سودهای مضاعف می‌شود.
 آن مسلخ‌هایی که عمر مرا تاراج کردند
 نقد عمرم را در قمار نیرنگ‌های خویش بردند
 و دل جوانم را پیر کردند
 و سرانجام چونان مرده‌ای متحرک رهایم کردند.
 طلا کردن مس، هنر نیست
 مهارتی است آموختنی.
 اما تو، عمر رفته را بازمی‌گردانی
 پیر، جوان می‌کنی
 و مرده را حیات می‌بخشی.
 اینها هنرهایی است که تنها
 در کیمیاخانه مکتب تو یافت می‌شود.



با این همه خسران
اگر کیمیاخانه تو نبود
باور کن که حماقتم آن اندازه نبود
که لحظه‌ای زنده ماندن را تحمّل کنم.
آنها که بی احساس حضور تو
نفس کشیدن را تاب می‌آورند
از نعمت عقل محروم‌اند.
ورنه کدام عاقل است
که جهان را بی تو به تماشا بنشیند و در دم نمیرد؟

از همان ابتدا هم باید به سراغ تو می‌آمدم
حالا که آمده‌ام
می‌دانم که نمی‌گویی: دیر آمده‌ای.
برکت عقل‌ها به دست شماست.
عمر را هم شما برکت می‌بخشید.
نمی‌دانم چه قدر از عمرم باقی است
اما می‌دانم اگر یک لحظه هم باشد
تو می‌توانی به اندازه یک عمر به آن برکت بدهی.

برکه‌ها در کنار تو که باشند
به اندازه چند دریا آب می‌دهند مادر!
من سراپا گوشم
و می‌خواهم با تک تک سلول‌های بدنم
درس‌های تو را یاد بگیرم.
دل‌م خیرم کرده که تو
در ابتدا و انتهای هر کاری «یا علی» می‌گویی.
پس من هم یا علی می‌گویم
و پای درس مکتب‌خانه‌ات می‌نشینم.

قم، شهر بانوی کرامت
۲۱ رمضان المبارک ۱۴۳۵
۱۳۹۳/۴/۲۸
محسن عباسی ولدی

درس اوّل

خدا هست





خدا هست.

این اولین درسی است

که خدا پیش از آفرینش یادمان داد.^۱

وقتی که ما را آفرید

گیلمان را بر همین باور سرشت

و در کودکی، این درس را آویزه گوشمان کرد

اما بزرگ که شدیم، فراموشمان شد^۲

که خدایی هم وجود دارد.

پس بیایید همه با هم

چند بار این جمله را تکرار کنیم:

خدا هست.

خدا هست.

خدا هست.

ما همه بندهٔ خداییم.
بنده از خود تدبیری ندارد.
تدبیر بنده، تنها به دست خداست.^۳
کسانی که در زندگی خویش اهل تدبیرند
دانسته یا نادانسته پشت به خدا کرده‌اند.
اینها همیشه با زندگی می‌جنگند
زندگی، پشتِ «به خدا پشت کرده‌ها» را بر زمین می‌زند.

کسانی که تدبیر زندگی خویش را به دست می‌گیرند
به نام عقل، خود را می‌فریبند.
عاقل اگر باشی
تدبیر زندگی خود را به دست خدا می‌دهی.
همه با هم باز هم تکرار کنیم:
خدا هست.
خدا هست.
خدا هست.

ما نادانیم.
خدای ما دانا و حکیم است.
او بیشتر از ما می فهمد.
گفتم «بیشتر»؟ اشتباه کردم.
ما اصلاً نمی فهمیم و تنها اوست که می فهمد.^۴
عقل حکم می کند
سررشته زندگی نادان به دست دانا باشد.
ما تدبیر زندگی خود را
به دست خدای حکیم و دانا می دهیم.
خدا هست.
خدا هست.
خدا هست.

ما فقیریم. خدا بی نیاز است.^۵
ما هیچ نداریم. همه چیز برای اوست.^۶
خدای ما رحمان و رحیم است.
مهربانی او بر خشمش پیشی می گیرد.^۷
او ثروتمندی است که ذره ای بخل در وجودش نیست.^۸

بندگان، همه فقیرِ او هستند.
فقیر، سراپا نیاز است.
خدای بی نیاز ما تمام وجودش عطاست.
از روی محبت و مهربانی می بخشد
بی آن که شایسته باشیم.^۹
ما تدبیر زندگی خودمان را
به دست خدایی داده ایم که فقر ما فقیران
هیچ گاه از نگاه مهربانش پنهان نمی ماند.
خدا هست.
خدا هست.
خدا هست.

ما ضعیفیم.^{۱۰}
«ضعف» به ما که می رسد
خانه خودش را پیدا می کند.
خدای ما قدرتمند است.
قدرت همه قدرتمندان عالم
شعاعی از قدرت خدای ماست^{۱۱}
اما قدرت خدای ما
ذره ای از مهربانی اش کم نکرده است.
خدای ما قدرتمند مهربان است.^{۱۲}
ما با خدا که هستیم
احساس قدرت می کنیم.

خدای ما هیچ یک از وعده‌هایش را زیر پا نمی‌گذارد.^{۱۳}
او به ما وعده داده از بندگانش دفاع می‌کند.^{۱۴}
ما وقتی وعده‌ خدایمان را می‌شنویم
احساس قدرت می‌کنیم.
قوی‌تر از ما کسی روی زمین نیست
زیرا کسی، خدایی قوی‌تر از خدای ما ندارد.
ما یک لحظه که از خدا فاصله می‌گیریم
وحشت، وجودمان را می‌گیرد.

ما تدبیر زندگی خود را
به دست خدایی سپرده‌ایم
که قدرتش آرامش‌بخش دل‌های ماست.
عالم اگر بر سر ما خراب شود، باز هم آرامیم
چون دست قدرت خدا روی سرمان است.
وظیفه ما بندگی است.
ما بندگی می‌کنیم.
خدا با تمام سربازهای زمینی و آسمانی‌اش
محافظ ماست.^{۱۵}
ما تدبیرمان را به دست خدایی داده‌ایم
که مافوق قدرت او قدرتی نیست.
خدا هست.
خدا هست.
خدا هست.

ما غافلیم. غفلت، امانمان را بریده.
زندگی ما، خراب شده غفلتِ ماست.^{۱۶}
خدا غافل نیست.
او نه از بندگی ما غافل می‌شود^{۱۷}
نه از دشمنی دشمنانمان.^{۱۸}
چشم تیزبینش همیشه باز است.^{۱۹}

ما عمری از خودمان غافل می‌شویم.
او چشم بر هم زدنی از ما غافل نمی‌شود.
ما تدبیر خویش را به دست کسی سپرده‌ایم
که لحظه‌ای غفلت، او را نمی‌گیرد.
خدا هست.
خدا هست.
خدا هست.

ما پیش پای خود را هم نمی‌بینیم.
خدا دیروز و امروز و آینده همه ما را می‌داند.^{۲۰}
روزگار، درس‌های زیادی به ما داده.
او به ما یاد داد که آنچه صلاح کار خود می‌پنداشتیم
جز شرّ، چیز دیگری برایمان به ارمغان نیاورد.
خدای ما صلاح امروز و آینده ما را می‌داند
او برای امروز تا ابد ما
«خیر» ذخیره کرده است.^{۲۱}

او دلسوزتر از ما به ماست؛ از مادرمان هم دلسوزتر.^{۲۲}
ما تدبیر زندگی خود را به دست خدایی داده‌ایم
که خیرمان را می‌داند
و خیرمان را می‌خواهد.
خدا هست.
خدا هست.
خدا هست.

فاطمه ع خدایی بود.
تمام وجودش بندگی خدا بود.
بند بند وجودش، بندگی خدا می‌کرد.
او جز بندگی
وظیفه دیگری برای خود نمی‌شناخت.
فاطمه ع تدبیر زندگی‌اش را به دست خدا داده بود.



چشم فاطمه عليها السلام تنها به فرمان خدا دوخته بود.
خدا اگر از او مادری کردن خواست
مادری کرد به خشنودی و خرسندی.
برای او فرقی نمی‌کرد
خدا، از او مادری بخواهد برای فرزندانش
یا مادری برای پدرش.
فاطمه عليها السلام مادری می‌کرد برای خدا.
وقتی تکلیف فاطمه عليها السلام همراهی با پدر بود
لحظه‌ای از همراهی با او غفلت نکرد
و آن هنگام که باید با شویش همراه می‌شد
جز «چشم»، به خدا نگفت.

فاطمه عليها السلام بنده بود.
او خدا داشت.
خدا در زندگی فاطمه عليها السلام حضور داشت.
هر کجای زندگی او را که می‌دید
خدا را می‌دید.
خدا از سر و روی زندگی فاطمه عليها السلام می‌بارید.
آن زمان که باید چادر به سر می‌کشید و پشت در می‌آمد
لحظه‌ای تردید نکرد.
وقتی که باید اسماعیل نیامده‌اش را
در قربانگاه خانه در راه دوست ذبح می‌کرد
سخنی نگفت.

وقتی هم که شنید اسماعیل غریبش
باید در کربلا به قربانگاه بندگی برود
باز هم رشته تدبیر را از دست خدا نگرفت.

فاطمه علیها السلام فریاد می زد؛ اگر خدا می خواست.
خطبه می خواند؛ اگر خدا می گفت.
نفرین می کرد؛ اگر امر خدا بود.
دعا می کرد؛ اگر خدا دستور داده بود.
هر جا فاطمه علیها السلام بود، بوی خدا می آمد.
هر کجا بوی خدا می آید
باید به دنبال فاطمه علیها السلام گشت.

خدا همه زندگی فاطمه علیها السلام بود.

چیزی جز خدا

در اندیشه فاطمه علیها السلام نبود.

فاطمه علیها السلام خدا داشت.

ما هم خدا داشته باشیم!

«خدا هست».

اگر کسی این درس را از مکتب فاطمه علیها السلام نیاموزد
هیچ کدام از درس های دیگر را نخواهد فهمید.

این درس را تکرار کنیم؛ هر روز، هر شب و هر لحظه.

درس اول مکتب فاطمه علیها السلام

درس آخر او هم هست.

تکلیف امشب همه، آن است که بارها و بارها

روی برگه دلمان بنویسیم:

خدا هست.

خدا هست.

خدا هست.

هلی نوشت

۱. «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ؛ و (به خاطر بیابور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صُلب فرزندان آدم، ذرّیه‌شان را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه گرفت [و فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: آری، گواهی می‌دهیم! [چنین کرد تا مبادا] روز رستاخیز بگویید: ما از این، غافل بودیم [و از پیمان فطری توحید بی‌خبر ماندیم]» (سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۲).

۲. موسی بن عمران علیه السلام عرض کرد: «پروردگارا! کدام یک از اعمال در نزد تو فضیلت بیشتری دارد؟» خداوند فرمود: «دوست داشتن بچه‌ها؛ زیرا من آنان را بر توحید خویش آفریده‌ام، پس اگر آنها را بمیرانم به رحمت خویش وارد بهشتشان می‌کنم» (المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۳؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۳۷؛ الجواهر السنیه؛ ص ۱۴۳).

۳. امام صادق علیه السلام در پاسخ عنوان بصری که از ایشان درباره حقیقت بندگی سؤال کرده بود، فرمود: «سه چیز است: [اول] این که بنده خدا برای خودش درباره آنچه خدا به او سپرده، ملکیتی نبیند؛ چرا که بندگان مالکیتی ندارند، همه اموال را مال خدا می‌بینند و در جایی که خدا دستورشان

داده، قرار می‌دهند؛ و [دوم] این که بنده خدا برای خودش مصلحت‌اندیشی و تدبیر نمی‌کند؛ و [سوم] آن که تنها به آنچه خدا امر کرده یا از آن نهی فرموده، مشغول است» (مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۳۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵؛ منیه المرید، ص ۱۴۹).

۴. «وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شر شما در آن است. و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید.» (سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۶).

۵. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ؛ ای مردم! شما (همگی) نیازمند خدايید و تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است.» (سوره فاطر (۳۵)، آیه ۱۵).

۶. «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا؛ برای خداست آنچه در آسمان‌ها و زمین است؛ و کافی است که خدا حافظ و نگاهبان آنها باشد» (سوره نسا (۴)، آیه ۱۳۲).

۷. «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ؛ ای کسی که رحمتش بر خشمش پیشی می‌گیرد» (دعای جوشن کبیر، المصباح الکفعمی، ص ۲۴۹).

۸. امام موسی کاظم علیه السلام در وصف خدا: «الجوادُ الَّذی لَا یَبْخُلُ؛ بخشنده‌ای که بخل نمی‌ورزد» (التوحید، ص ۷۶).

۹. «يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تُحْتَنَنًا مِنْهُ وَرَحْمَةً؛ ای کسی که از روی محبت و رحمت عطا می‌کند به آن که از او درخواست می‌کند و ای کسی که عطا می‌کند به آن کس که از او درخواست نمی‌کند و او را نمی‌شناسند. [این عطا از

روی مهربانی و رحمت است؛ نه از روی استحقاق و شایستگی]»
 (دعای ماه رجب، الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۳، ص ۲۱۱).

۱۰. «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا؛ انسان، ناتوان آفریده شده است»
 (سوره نسا (۴)، آیه ۲۸).

۱۱. «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ بگو: بارالها! مالک حکومت‌ها تویی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی و هر که را بخواهی، خوار می‌کنی. تمام خوبی‌ها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری» (سوره آل عمران (۳)، آیه ۲۶).

۱۲. دعای امام صادق علیه السلام در روز عرفه: «يَا لَطِيفُ فِي قُدْرَتِهِ؛ ای کسی که در عین قدرتمندی، مهربانی» (الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۲، ۱۵۲). در دعایی از امام باقر علیه السلام: «يَا مَنْ قَدَرَ فَلَطَّفَ أَشْكَو إِلَيْكَ ضَعْفِي؛ ای کسی که قدرت داری و مهربانی می‌کنی! به تو از ناتوانی خویش شکوه می‌کنم» (مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۳۳۵).

۱۳. «... يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعَدَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ او هر کس را بخواهد، یاری می‌دهد و او صاحب قدرت و رحیم است. این وعده‌ای است که خدا کرده و خداوند هرگز از وعده‌اش تخلف نمی‌کند؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» (سوره روم (۳۰)، آیه ۵-۶).

۱۴. «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا؛ خدا از کسانی که ایمان آوردند؛ دفاع می‌کند» (سوره حج (۲۲)، آیه ۳۸).

۱۵. «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا؛ لشکریان آسمان‌ها و زمین، تنها از آن خداست و خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است» (سوره فتح: ۴۸، آیه ۷).
«اللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛ خداوند، بهترین حافظ و مهربان‌ترین مهربانان است» (سوره یوسف (۱۲)، آیه ۶۴).

۱۶. «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دل‌ها [عقل‌ها] بی دارند که با آن [اندیشه نمی‌کنند و] نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آنان همچون چهارپایان‌اند؛ بلکه گم‌راه‌تر! اینان همان غافلان‌اند [چرا که با داشتن همه‌گونه امکانات هدایت، باز هم گم‌راه‌اند]» (سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۹).

۱۷. «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ و (آگاهی از) غیب (و اسرار نهان) آسمان‌ها و زمین، تنها از آن خداست؛ و همه کارها به سوی او باز می‌گردد! پس او را پرستش کن! و بر او توکل نما! و پروردگارت از کارهایی که می‌کنید، هرگز غافل نیست!» (سوره هود (۱۱)، آیه ۱۲۳).

۱۸. «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ؛ گمان مبر که خدا از آنچه ظالمان انجام می‌دهند، غافل است. [نه، بلکه کیفر] آنها را برای روزی تأخیر انداخته است که چشم‌ها در آن [به خاطر ترس و وحشت] از حرکت باز می‌ایستند» (سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۴۲).

۱۹. «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ؛ هیچ

معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر، قائم به او هستند؛ هیچ گاه چرتش نمی‌گیرد و خوابش نمی‌برد [و لحظه‌ای از تدبیر جهان هستی، غافل نمی‌ماند]» (سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۵).

۲۰. «إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ؛ خداوند از غیب آسمان‌ها و زمین آگاه است و آنچه درون دل‌هاست، می‌داند» (سوره فاطر (۳۵)، آیه ۳۸).

۲۱. جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ از سوی خداوند مهربان برای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیغام آورد: «برخی از بندگان مؤمن من تصمیم به گزاردن برخی از عبادات می‌گیرند؛ اما من مانع این عبادت می‌شوم تا عجب بر آنان وارد نشود و فاسدشان نکند. برخی از بندگان مؤمن من هستند که چیزی جز فقر به صلاحشان نیست. اگر بی‌نیازشان کنم، ایمانشان را فاسد می‌کند. برخی از بندگان مؤمن من نیز هستند که چیزی جز بی‌نیازی، ایمانشان را به صلاح نمی‌رساند. اگر فقیرشان کنم، ایمانشان را فاسد می‌کند. برخی از بندگان مؤمن من هستند که چیزی جز بیماری به صلاح ایمانشان نیست. اگر آنان را سالم کنم، ایمانشان را فاسد می‌کند و برخی هم هستند که چیزی جز سلامت به صلاحشان نیست. اگر بیمارشان کنم، ایمانشان را فاسد خواهد کرد و این از آن روست که من از روی علمی که به دل‌های بندگانم دارم، تدبیرشان می‌کنم و من دانا و آگاه هستم» (التوحید، ص ۴۰۰: الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه، ص ۳۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۶).

۲۲. پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «قسم به آن که جانم به دست اوست، خداوند متعال نسبت به بنده‌اش از مادر دلسوز نسبت به فرزندش مهربان‌تر است» (روضه الواعظین و بصیره المتعظین، ج ۲، ص ۵۰۳).



درس ۳۵۰

ولایت، ستون خیمهٔ توحید است





توحید، تنها، یگانه دانستن خدا نیست.
یگانه دانستن خدا که هنر نیست
پاسخ دادن به حکم فطرت است!
ما طوری آفریده شده‌ایم
که جز خدای یگانه را نمی‌شناسیم.
آنان که چندین خدا را می‌پرستند
از آفرینش خویش فاصله گرفته‌اند.
ثابت کردن خدایی جز خدای یگانه
بی‌جواب‌ترین معمای بشر است، از ازل تا ابد.
در عالم، دروغی بزرگ‌تر از «خدای دیگر» وجود ندارد.